



شما هم کاموا بیا فید!

نوشته لئیک خراسانی

مستحضر هستید که امسال، برای نخستین بار در طول تاریخ آموزش و پرورش نوین ایران، تقریباً همزمان با تعطیلات سال نوی مسیحیان جهان، ۱۸ میلیون و اندی دانش‌آموزان عزیز ما همراه با آموزگاران و دبیران و بقیه دست‌درکاران مدارس کشور ۸ روز تعطیلات زمستانی داشتند. حادثه‌ای تاریخی و میمون بود که جا دارد در کتابهای درسی تاریخ گنجانده و ثبت شود و حتی ضریب نمره این درس را دو تعیین کنند و آن را جزو دروسی قرار دهند که آوردن نمره کمتر از ده سبب مردودی دانش‌آموز شود.

رسانه‌های ما با کمال تأسف این رویداد فرخنده را سراسری گرفتند، و بعضی‌هاشان حتی نق و نوق زدند و کوشیدند این خدمت تاریخی را زیر سؤال ببرند، غافل از این که کاری را که طی چهل سال نه وزیران فرهنگ طاغوتی و نه وزرای آموزش و پرورش انقلابی، هیچ‌کدامشان نتوانسته بودند به سامان برسانند، این آقای دکتر نجفی که الهی من یکی پیش‌مرگش شوم به سامان رساند و ثابت کرد که

نه هر کس سر تراشید قلندری داند! برای درک عظمت این کار مافوق تاریخی باید آدم ستون «چهل سال پیش در همین روز» مورخ ۷۵/۱۰/۱۲ جمریده شریفه اطلاعات را مطالعه کرده باشد. در

این ستون آمده بود:

«امروز (۱۳۳۵/۱۰/۱۲) کمیسیونی در دفتر آقای دکتر مهران وزیر فرهنگ [معادل وزیر آموزش و پرورش حالا] با حضور آقایان معاون وزارت فرهنگ، درخشش رئیس جامعه لیسانسیه‌های دانشسرایعالی و فاطمی مندی‌رکل وزارت فرهنگ برای رسیدگی به ساعات کار آموزگاران و دبیران تشکیل شد و در این کمیسیون پیرامون این که آیا می‌توان در میزان ساعات کار معلمین تقلیلی داد یا خیر مذاکرات مفصلی به عمل آمد که ناتمام ماند...»

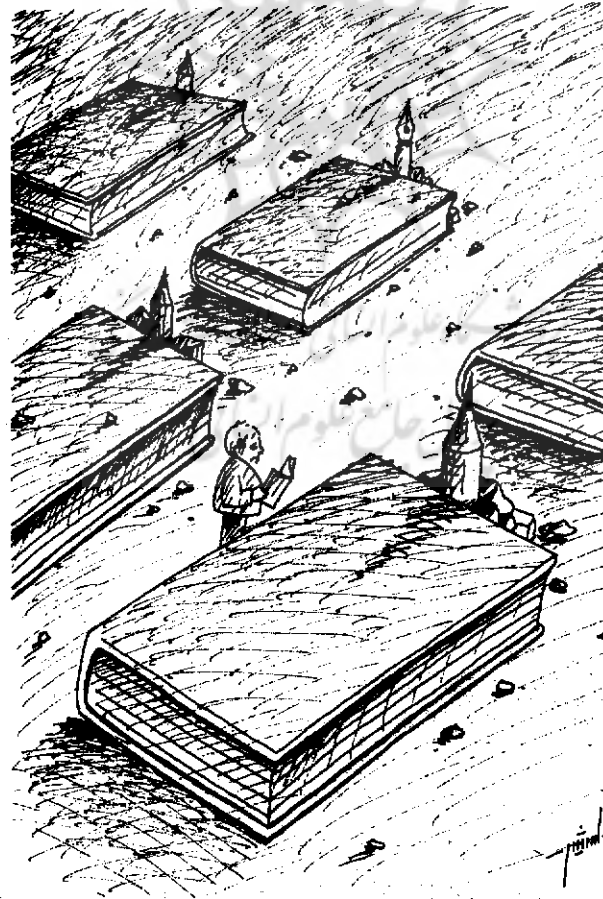
چهل سال پیش وزیر مربوطه و اعوان و انصارش خواستند چند ساعت از تدریس هفتگی آموزگاران متن کم کنند، و نتوانستند تصمیم بگیرند، اما ماشاء... هزار ماشاء... وزیر آموزش و پرورش ما در یک اقدام ضربتی قاطع حداقل هشت روز به معلم و دانش‌آموز استراحت داد و کسی هم به ایشان نگفت: دستانت درد نکند! مرحبا، خدا قوت!

در عوض برخی روزنامه‌ها نق هم می‌زدند، از جمله جریده فریده ابرار روز ۱۶ دی، یعنی پنج روز مانده به پایان اولین تعطیلات زمستانی آموزش و پرورش، زیر عنوان «تعطیلات یا تحمیلات زمستانی؟!»: نوشت: «خوبست مسئولین آموزش و پرورش با بررسی همه جانبه و پرسش از صاحب‌نظران و معلمان و دانش‌آموزان تا دیر نشده است حداقل با شجاعت عوارض منفی این تصمیم را اعلام و آن را برای سال آینده لغو کنند.»

بنده نمی‌دانم اگر همکاران محترم اینجانب در روزنامه ابرار مستحضر می‌شدند عده‌ای از دانش‌آموزان ما بجای ۸ روز ۱۶ روز تعطیلات زمستانی دارند آنوقت چه موضعی می‌گرفتند. لابد انتظار داشتند مقامات آموزش و پرورش استغفارنامه بنویسند.

حالا لابد می‌پرسید این دیگر چه ادعایی است؟ کدام گروه دانش‌آموزان ۱۶ روز تعطیلات زمستانی دارند؟ با کمال تأسف باید عرض کنم از ذکر موارد معذورم، زیرا می‌ترسم آنوقت هیچ‌ده میلیون و اندی دانش‌آموز مدعی وزارت آموزش و پرورش شوند و این وزارت فخمیه ناگزیر شود سال آینده، همزمان با کریسمس بجای یک هفته، دو هفته تعطیل رسمی سراسری اعلام کند. در آن صورت با وجود جرایدی که هنری ندارند جز زیر سؤال بردن اقدامات مشعشعانه دستگاههای خدمتگزار، معلوم است چه قشقرقی برپا می‌شود.

روزنامه ابرار و امثالهم بجای این که بیایند فواید این طرح را بررسی کنند، همین طور قضا قورتکی آن را به باد انتقاد می‌گیرند. این عزیزان توجه ندارند اگر تعطیلات زمستانی مدارس نداشتیم شرکت فروشنده بلیت‌های راه‌آهن با چه بهانه‌ای می‌توانست قیمت فروش بلیت‌ها را پنجاه



دزد افزایش دهد و بعد که بلیت‌ها را فروخت اطلاعاتی بدهد بهائید اضافه پرداختی هایتان را پس بگیرید؟ اگر این تعطیلات نبود بچه‌های ما چگونه می‌توانستند تمرین فوتبال کنند تا زمینه برای تعالی این ورزش و کسب مقام قهرمانی آسیا، و حتی جام جهانی فراهم شود؟ اگر این تعطیلات و اعلام نمی‌کردند کسب و کار بی‌رونتی شیشه‌بری‌ها چگونه رونق می‌گرفت؟ و خیلی از این اگرهای دیگر.

اصولاً اگر و مگر کردن در کار آموزش و پرورش دستمایه عده‌ای از روزنامه‌نویسانی که با کمبود سوژه مواجهند، شده است.

این روزنامه را باز می‌کنی می‌بینی نوشته تشکیل مدارس غیرانتفاعی مغایر اصول قانون اساسی است (خیال می‌کنند که وظیفه آموزش و پرورش حراست از قانون اساسی است). آن روزنامه را باز می‌کنی می‌بینی نوشته مدارس غیرانتفاعی علاوه بر شهریه‌های گزاف، انواع دیگری از وجوه را هم دریافت می‌کنند. به روزنامه دیگر نگاه می‌اندازی می‌بینی نوشته مدارس نمونه مردمی نوعی حکومت خودگردان (البته نه از نوع یاسر عرفاتی) تشکیل داده‌اند. روزنامه دیگر را ورق می‌زنی و می‌خوانی که پدر و مادرها رفته‌اند مدرسه دولتی کارنامه نلت بچه‌شان را بگیرند، اما تا چند هزار تومانی نسلفیده‌اند موفق به دریافت آن نشده‌اند. هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها را می‌خوانی و کفرت درمی‌آید، زیرا که هر کدامشان نیش به وزارت آموزش و پرورش عزیز ما، و وزیر عزیزتر این وزارتخانه زده‌اند. یکی نوشته کیفیت «آموزش» و «پرورش» در مدارس آفت کرده، آن یکی روی کمبود کتاب درسی و معلم انگشت گذاشته. سومی از کاه کمبود حقوق معلمان که باعث شده بعضی از آنها تدریس عمومی در مدارس را به تدریس خصوصی در منازل تبدیل کنند چنان کوهی ساخته که بیا و ببین. یکی دیگر پرداخت شندرغاز کمک جدید به مدارس غیرانتفاعی را پیراهن عثمان کرده، آن دیگری که به دلیل ضوابط گزینش صد در صد علمی دانش آموز در مدارس نمونه مردمی نتوانسته اسم بچه‌اش را در مدرسه واقع در کوچه خودشان بنویسد و در عوض منطقه آموزش و پرورش لطف کرده و نام فرزند او را در مدرسه‌ای با فاصله ۳/۵ کیلومتری منزلش ثبت کرده تا پیاده روی کند و هنر ویراز رفتن بین انبوه اتومبیلها را یاد بگیرد فریاد و آموزش و پرورش سر داده است، و بر همین قیاس بگیر و برو تا پیشانیات با یک جانی برخورد کند!

این همه ناسپاسی در حالی است که در آموزش و پرورش ما تحولاتی روی داده که نتایجش در «صبح دولت» معلوم خواهد شد، چرا که این ظواهر بی‌اهمیت «نتایج سحر» است. از سحر تا صبح خیلی وقت داریم، حداقل آنقدر که این وزیر از تو زنده‌ای ما و ناسپاسی‌هایمان هسته شود و برود پی کارش؛ و وزیر بعدی بیاید و پیرایمان راجع به ضرب‌المثل «باش تا صبح دولتت بدمد/ کین همه از نتایج سحر است» مختصر توضیحاتی بدهد تا سر عقل بیاییم.

دوستی دارم که آدم نکته‌سنجی است و خیلی زود به اشتباهات خود پی می‌برد و آنها را اصلاح می‌کند. داستانش را تعریف می‌کنم تا شما هم درس عبرت بگیرید و بی‌جهت راجع به آموزش و پرورش لُغز نخوانید. می‌گفت:

دختر ۱۳ ساله‌ام شاگرد ممتاز و سر به راهی بود. در مدت تحصیلش یکبار نشد نمره‌ای پائین بیاورد یا اولیای مدرسه از او شکایت کنند: من و عیالیم خیال می‌کردیم دخترمان را خوب تربیت کرده‌ایم و آموزش و پرورش و معلم خوب یعنی همین که ما می‌بینیم. اما خوشبختانه امسال وقایعی روی داد که به اشتباهمان پی بردیم و حالا در صددم خودمان و بچه‌مان را اصلاح کنیم.

قضیه از آنجا شروع شد که امسال بچه‌مان افتاد زیر دست یک معلم

ریاضی جدید که به بافتنی خیلی علاقه دارد. از همان روزهای اول متوجه شدیم تا حرف در سن ریاضی به میان می‌آید دخترمان وعشه می‌گیرد. بعد از مدتی عیال به مدرسه رفت تا احوال این معلم ریاضی بافتنی دوست را بپرسد. معلم در همان حال که بافتنی می‌یافتید به عیال گفت بچه شما کورن است، برای رفع کورنیش باید خصوصی درس بخواند: عیال جواب داده بود ما با خصوصی سازی مخالف نیستیم، اما بوجه خصوصی بازی نداریم. معلم در حالی که یک رج جدید بافتنی را سرمی‌انداخت به عیال فرمود پس از حالا آماده باشید که یک صفر در کارنامه بچه‌تان ببینید. چند روز بعد دخترمان از مدرسه ورقه‌ای آورد که رویش نوشته شده بود برای تقویت درس ریاضی یک کلاس تقویتی تشکیل شده، ۲۵۰۰ تومان بپردازید تا فرزند شما تقویت شود. با توضیحاتی که دخترم داد معلوم شد بیشتر شاگردان آن کلاس کورن هستند. فقط چند نفر کورن نیستند که احتمالاً پدر و مادرشان خصوصی بازی را دوست دارند و می‌توانند مخارج آن را بپردازند.

بهر حال پول را دادیم. بچه‌مان رفت کلاس. چند جلسه که رفت یک شب از او پرسیدم خوب دخترم! کلاس تقویتی چطور است. گفت خوب است بابا جان! خانم معلم خیلی خوب بافتنی می‌یافتد. مرا امروز برد پای تخته و چون نتوانستم مسأله را حل کنم با مهربانی گفت: تو بهتر است بروی بگیری؟ من هم که دختر حرف شنوی هستم، می‌خواهم بروم بعیرم. شما اجازه می‌دهید بابا؟ گفتم: عجله نکن بابا! من فردا می‌روم با خانم مدیر مدرسه‌ات صحبت می‌کنم بینم حالا تو جدا لازم است بگیری. اگر ایشان هم تأیید کرد آن وقت یک فکری می‌کنیم.

فردا صبح رفتم خدمت خانم مدیر. از دم در مثل زاپسی‌ها می‌تعظیم کردم و می‌تعظیم کردم تا رسیدم جلوی میز ایشان. لطف کردند و اجازه دادند بنشینم. نشتم و قضیه کاموآبانی و مردن را شرح دادم. ایشان با سعه صدر حرفم را قطع کردند و فرمودند: اینجا یک مدرسه نمونه مردمی است. ما سعی داریم نمونه بودنمان را به اثبات برسانیم، گرچه با این شندرغازهایی که شما می‌پردازید این کار خیلی سخت است، اما ما سعی خودمان را می‌کنیم. ما سعی می‌کنیم اما شما سعی نمی‌کنید. عیب از خودتان است و آن را به گردن ما می‌اندازید... عرض کردم خواهر عزیز! نمره همه درسهای بچه من ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ است، چگونه می‌شود که فقط از ریاضی نمره کمتر از ده بیاورد؟ فرمودند برمی‌گردد به بی‌توجهی شما و خانم‌تان... اگر چنین و چنان کنید وضع غیر از این می‌شود که هست... ایشان چنان قشنگ و منطقی ضعف‌ها و ناتوانی‌ها و کوتاهی‌های بنده، عیال و دخترم را برشمردند و به اثبات رساندند که دیدم لازم است یک حلال بودی بطلبم، حلال بود طلبیدم و پرسیدم حالا با این دستور که دخترم باید برود بعیر چه کنیم؟ با محبت فرمودند: حالا یک مدتی دست نگه دارید تا ببینم چه می‌شود!

دوست من که این داستان را تعریف کرد یک آدم معمولی نیست. سی و پنجسال است با آموزش و پرورش و اصول تربیتی سر و کار دارد. این دوست اعتراف کرد قضاوت‌هایش در مورد وزارت آموزش و پرورش و اقداماتی که در این چند ساله اخیر از ناحیه این وزارت جلیله صادر شده، اشتباه بوده است. عیب در وزارت آموزش و پرورش نیست، عیب در ما است که هنوز قواعد خصوصی سازی و خصوصی بازی را یاد نگرفته‌ایم.

وقتی دوست باتجربه و سرد و گرم روزگار چشیده من چنین اعترافی می‌کند، شما دیگر چه حرفی برای گفتن دارید؟ محض رضای خدا بس کنید و این قدر در مورد تحولات انجام شده در آموزش و پرورش منفی بناباید. اگر خیلی به بافتن علاقمند هستید، بروید مثل همان خانم معلم کاموآبانی!

